

شعر خوانی

تن آدمی شریفست به جان آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

به حقیقت آدمی باش و گر نه مرغ باشد
که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی
که فرشته ره ندارد به مقام آدمیت

اگر این درنده خویی ز طبیعت بمیرد
همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم
هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت

کلیات سعدی ، بخش غزلیات